

• دریافت ۹۱/۰۷/۸

• تأیید ۹۱/۰۹/۷

تحلیلی بر قشربندی اجتماعی در گلستان سعدی

سیروس احمدی*

محمد حسین نیکدار اصل**

چکیده

قشربندی اجتماعی یا نظام نابرابری‌های اجتماعی، به عنوان واقعیتی عینی و ملموس، در طول تاریخ در جامعه بشری وجود داشته و اندیشمندان اجتماعی به طرق مختلف به انعکاس آن پرداخته‌اند. شاعران و نویسندگان ادبی نیز در آثار خویش به این پدیده اجتماعی توجه داشته‌اند. سعدی، شاعر بلندآوازه قرن هفتم نیز بویژه در کتاب گلستان که توصیفی دقیق از جامعه قرن هفتم است، به قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی توجه کرده است که با توجه به دوره حساسی که سعدی در آن زندگی می‌کند، شناخت این پدیده در آثار او حتی می‌تواند گره‌گشای برخی سئوالات مهم تاریخی باشد. اما این مهم چندان مورد واکاوی علمی قرار نگرفته است. بر این اساس، هدف اساسی مقاله حاضر این است که قشربندی اجتماعی را در گلستان سعدی، بررسی و ضمن ارائه چشم‌اندازی روشن نسبت به نابرابری‌های اجتماعی و نظام قشربندی در جامعه قرن هفتم، دیدگاه او را در این مورد آشکار سازد. روش پژوهش، تحلیل محتوای توصیفی است. نمونه مورد بررسی، کتاب گلستان و واحد تحلیل، کلمه است. ابزار تحقیق، مقوله‌ها و شاخص‌هایی هستند که قشربندی اجتماعی را می‌سنجند که جهت تعیین اعتبار آن از اعتبار محتوا و جهت تعیین پایایی آن، از روش بازآزمون، استفاده شده است. بر اساس نتایج تحقیق، سعدی، نگاه جامعی به قشربندی اجتماعی داشته و از نود قشر اجتماعی مختلف نام می‌برد. به علاوه نگاه او به قشربندی، مبتنی بر رویکرد کارکردگرایانه است و همواره تلاش می‌کند این رویکرد را بر اخلاقیات استوار سازد.

کلید واژه‌ها:

قشربندی اجتماعی، ادبیات، جامعه قرن هفتم، سعدی، گلستان.

sahmadi@mail.yu.ac.ir
mnikdarasl@mail.yu.ac.ir

* استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه یاسوج
** استادیار گروه ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج

مقدمه

یکی از ویژگی‌های اساسی جامعه بشری در طول تاریخ، وجود نابرابری‌های اجتماعی است. همیشه عده‌ای به واسطه دارا بودن برخی ویژگی‌ها و امتیازات، برتر و برخی به دلیل نداشتن آن ویژگی‌ها و امتیازات، فروتر بوده‌اند. نخستین نابرابری‌ها، عمدتاً مبتنی بر ویژگی‌های جسمی و زیستی بوده‌اند. برخی افراد که نسبت به دیگران باهوش‌تر، قوی‌تر، زیباتر و سالم‌تر بودند، این بخت را داشتند که در جایگاه والاتری قرار گیرند (خدابنده لو، ۱۳۷۲: ۹). به تدریج این ویژگی‌های جسمی و زیستی، به عوامل دیگری همچون جنسیت، سن، نژاد، مذهب، قومیت، دارایی و غیره، تعمیم یافت و تفاوت‌های گسترده‌ای در بین افراد پدید آمد. جامعه‌شناسان، برای توصیف نابرابری‌هایی که در جوامع بشری، میان افراد و گروه‌ها، وجود دارد از مفهوم قشربندی اجتماعی (Social Stratification) استفاده می‌کنند و معتقدند نظام‌های برده‌داری (Slavery)، کاستی (Caste)، رسته‌ای (Estate) و طبقه‌ای (Class) چهار شکل عمده قشربندی اجتماعی هستند که در طول تاریخ، در جوامع بشری ظاهر شده‌اند (گیدنز، ۱۳۸۶). به زعم آنان، در تمام جوامع بشری، نظامی از سلسله مراتب اجتماعی (Social hierarchy) وجود دارد که افراد را رتبه بندی می‌کند. هر چه افراد در این سلسله مراتب عمودی، جایگاه بالاتری داشته باشند، دستیابی بیشتری به امکانات و منابع جامعه دارند و هر چه جایگاه فروتری داشته باشند، دستیابی کمتری به منابع و امکانات جامعه پیدا می‌کنند. قشر بندی اجتماعی، بیانگر تقسیم جامعه به لایه‌ها یا گروه‌هایی از افراد است که بین آنها تفاوت‌هایی در امتیازات، پاداش‌ها و تعهدات وجود دارد (چیتامبار، ۱۳۷۳: ۱۸۱). به عبارت دیگر، قشر بندی اجتماعی، عبارت است از طبقه بندی ای که از پیش تعیین شده و متضمن برخورداری نابرابر از امتیازات است (تامین، ۱۳۷۳). قشر بندی اجتماعی به عنوان واقعیتی ملموس در طول تاریخ، مورد توجه متفکران و اندیشمندان قرار گرفته است. برخی به تبیین قشربندی پرداخته‌اند و برخی شاخص‌های آن را در آثار خود منعکس ساخته‌اند.

تحلیل تاریخی قشربندی اجتماعی:

به لحاظ تاریخی، افلاتون (۳۴۸-۴۲۷ ق.م) نخستین اندیشمند اجتماعی است که به تحلیل قشربندی اجتماعی پرداخته است. او در کتاب جمهور معتقد بود، در جامعه یونان، سه گروه حاکمان، نگاهبانان و پیشه‌وران، قابل تشخیص هستند (افلاتون، ۱۳۶۸). او حاکمان را به سر،

نگاهبانان را به سینه و پیشه وران را به شکم، تشبیه می‌کرد و معتقد بود، تعادل این سه جزء، از اساسی‌ترین ضروریات است که امکان نیل به عدالت را فراهم می‌کند (محسنی، ۱۳۷۰: ۴۵). پس از او، ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق.م) در کتاب سیاست معتقد بود، هر کشور به خدمات شش گانه زیر نیازمند است: خوار و بار، هنر و پیشه، سلاح، پول، دین، و نهایتاً ترتیب و وسیله‌ای که بتوان با آن صلاح مردمان را باز شناخت. به این ترتیب او معتقد بود هر کشور مبتنی بر خدمات بزرگان، پیشه‌وران، سپاهیان، توانگران، روحانیون و دادرسان است (ارسطو، ۱۳۶۴). با سقوط امپراتوری روم و شکل‌گیری قرون وسطی، تفکر اجتماعی در غرب برای یک دوره طولانی هزار ساله به محاق خاموشی رفت. اما در اثنای این وقفه طولانی فکری، اندیشمندان مسلمان به تحلیل و بررسی قشربندی اجتماعی علاقمندی نشان دادند. فارابی (۳۳۹-۲۵۹) در تحلیل قشربندی اجتماعی، جامعه را به بدن انسان تشبیه می‌کرد و معتقد بود جامعه، دارای عضوهای متنوع و متعددی است که همه باید تحت لوای رییس جامعه عمل نمایند (فارابی، ۱۳۵۴). ابن مسکویه معتقد بود به دلیل تقسیم کار اجتماعی، جوامع دارای طبقات یا گروه‌های متعددی هستند (لهسایی زاده، ۱۳۷۴: ۱۰۹). ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۲) نظام سلسله مراتبی جامعه را به ترتیب شامل: پادشاه، وزرا، کارگزاران، والیان، توانگران، متصدیان امور دینی، بازرگانان، اهل صنعت، و ده نشینان می‌دانست (ابن خلدون، ۱۳۶۲).

اما با شکوفایی ادبیات فارسی، شاعران و نویسندگان ادبی نیز به انعکاس پدیده‌های اجتماعی و از جمله قشربندی اجتماعی، علاقه نشان دادند. فردوسی (۴۱۱-۳۲۹) در موارد متعددی به بیان قشربندی اجتماعی پرداخت. او در بیان رویدادهای دوران پادشاهی جمشید، نظام قشربندی اجتماعی ایران قدیم را مبتنی بر چهار گروه: کاتوزیان، سپاهیان، کشاورزان و پیشه‌وران می‌داند (فردوسی، ۱۳۶۹) و حتی در حکایت مرد کفشگری که در ازای پرداخت هزینه‌های جنگ، از انوشیروان می‌خواهد فرزندش را برای دانش آموختن به فرهنگیان بسپارد، به روشنی نشان می‌دهد قشربندی اجتماعی در ایران قدیم، سخت و خشک بوده و امکان تحرک اجتماعی وجود نداشته است (انصاری، ۱۳۷۸: ۷۴). غزالی (۵۰۵-۴۰۵) در مباحث مفصلی، قشربندی اجتماعی را تشریح می‌کند و معتقد است، اصل دنیا سه چیز است: طعام، لباس و مسکن. اصل صنعت که ضرورت آدمی است نیز بر سه چیز است: بزرگری، جولاهی و بنایی و هر یک را فروغند که بعضی ساز آن همی کنند، چون حلاج و ریسنده ریسمان که ساز جولاه می‌کنند. پس حلاج و ریسنده و درزی و آهنگر و دروگر و خراز پیدا آمد و ایشان را به معاونت یکدیگر حاجت

بود و به سه نوع صنعت حاجت افتاد... (غزالی، ۱۳۶۴: ۶۹). خواجه نصیر طوسی (۶۷۲-۵۹۷) در توصیف وضعیت قشربندی اجتماعی می‌نویسد: «نخستین درجات سه گانه جامعه، ارباب قلم و خداوندان شمشیر و بازرگانان اند و اساس و بنیاد این اصناف بر اهل مزارعه چون برزگران و دهقانان و اهل حرث و فلاحت که اقوات همه جماعت مرتب دارند، استوار است و بقای اشخاص بی مدد ایشان محال بود...» (طوسی، ۱۳۴۶). حتی حافظ (۷۹۲-۷۲۶) نیز در ضمن غزل‌های عارفانه اش از بیان قشربندی اجتماعی زمان خویش غافل نمی‌ماند (روح الامینی، ۱۳۷۷). سعدی شاعر قرن هفتم، از یک سو به عنوان یکی از شعرا برجسته ادبیات فارسی و از سوی دیگر به عنوان نویسنده‌ای اجتماعی (ترابی، ۱۳۷۹) که گفتارش با زندگی مردم عجین شده است (مؤید شیرازی، ۱۳۷۶: ۱)، نمی‌توانسته نسبت به قشربندی اجتماعی بی تفاوت باشد. بر این اساس، هدف اساسی پژوهش حاضر این است که انعکاس قشربندی اجتماعی را در آثار سعدی، بویژه گلستان، بررسی و مشخص نماید. آیا سعدی نیز به پدیده اجتماعی قشر بندی توجه داشته؟ و اگر پاسخ مثبت است، رویکرد او به این امر چگونه است؟

اهمیت تحلیل قشربندی از نگاه سعدی

شیخ سعدی، در اوایل قرن هفتم (۶۰۶ هجری ق) در شیراز متولد شد و سال‌های اولیه عمر را در این شهر گذراند. در حدود سال ۶۲۰ به قصد تحصیل، به بغداد که مرکز بزرگ علمی در دنیای اسلام بود، رفت. بعد از حدود پنج سال تحصیل و کسب علم در محضر استادانی چون: شیخ ابوالفرج جوزی و شیخ شهاب الدین سهروردی، به قصد آگاهی از اوضاع و احوال زمان خویش، تصمیم به سیر و سفر در نواحی مختلف گرفت و در سیر و سیاحتی که قریب سی سال به طول انجامید، بسیاری از مناطق و نواحی مختلف تمدن اسلامی را از نزدیک دید و با وضعیت آنها آشنا شد (صناعی، ۱۳۶۴). او چند بار به سفر حج رفت و بالاخره به سال ۶۵۵ (ق) به شیراز بازگشت و ماحصل تجربیات خویش را در قالب دو کتاب بوستان (۶۵۵ ق) و گلستان (۶۵۶ ق) به نگارش درآورد. بررسی مباحث اجتماعی و از جمله قشربندی اجتماعی در آثار سعدی، به دو دلیل از اهمیت زیادی برخوردار است: اول این که، سعدی در نگارش، واقع‌گرا بود (جمال زاده، ۱۳۶۴: ۶۵۴) و بویژه در کتاب گلستان، به دنبال این بود که تصویری دقیق و واقعی از دنیای اجتماعی عصر خویش ترسیم نماید (ستوده، ۱۳۷۸). دوم این که، سعدی در آستانه مهم‌ترین تحول سیاسی اجتماعی قرن هفتم، یعنی حاکمیت قوم مغول بر ممالک اسلامی و سقوط

عباسیان و پایان عمر امپراتوری بزرگ اسلامی می‌زیست. هنوز این سؤال در اذهان وجود دارد که چرا تمدن اسلامی در قرن هفتم از هم فرو پاشید و ضعف و زوال در ممالک اسلامی پدیدار گشت؟ اگر چه به این سؤال پاسخ‌های متعددی داده شده است، اما بررسی آثار متفکران و اندیشمندان چون سعدی که در بطن این جامعه و حوادث آن می‌زیستند و به دلیل حشر و نشر گسترده با مردم از زیر پوست شهر خبر داشتند، می‌تواند زوایای متفاوتی را آشکار سازد که کمتر مورد توجه بوده است.

روش شناسی

پژوهش حاضر به روش تحلیل محتوای کیفی انجام شده است. روش تحلیل محتوا که در جهت برجسته ساختن محورها یا خطوط اصلی یک متن به کار می‌رود (هولستی، ۱۳۷۳)، مؤثرترین روش علمی استنتاج از آثار و متون نوشتاری محسوب می‌شود که بویژه بعد از جنگ جهانی دوم به طور گسترده مورد استفاده محققان قرار گرفته است (رفیع پور، ۱۳۸۴). نمونه مورد بررسی در این پژوهش، کتاب گلستان می‌باشد که به دلیل اشتهار به واقع‌نمایی، انتخاب شده است. این کتاب که در سال ۶۵۶ (ق) به نثر و نظم نگارش شده، مشتمل بر هشت باب: سیرت پادشاهان، اخلاق درویشان، فضیلت قناعت، فوائد خاموشی، عشق و جوانی، ضعف و پیری، تأثیر تربیت و آداب صحبت است. با استفاده از مبانی نظری جامعه‌شناسان در حوزه قشربندی اجتماعی، ابتدا شاخص‌های عمده قشربندی اجتماعی که عمده‌تأ مبتنی بر درآمد، شغل، تحصیلات، ثروت و پیشینه خانوادگی هستند، تعیین و سپس پرسشنامه سنجش قشربندی طراحی و بر اساس آن به شناسایی قشرهای اجتماعی در گلستان اقدام شد. جهت تعیین اعتبار (Validity) پرسشنامه و مشخص نمودن این که آیا ابزار تحقیق دقیقاً آنچه را باید بسنجد، می‌سنجد یا خیر؟ از اعتبار محتوا (Content Validity) استفاده و طی آن از تعدادی از اساتید جامعه‌شناسی و ادبیات، خواسته شد تا نسبت به صحت شاخص‌های مورد استفاده در تعیین قشربندی اجتماعی، داوری کنند. اما جهت تعیین پایایی (Reliability) و مشخص نمودن این که اگر تحقیق تکرار شود، آیا نتایج مشابهی به بار می‌آید یا خیر؟ از باز آزمون (Retest) استفاده و طی آن، پس از استخراج قشرهای اجتماعی، تعدادی از حکایات گلستان به تصادف انتخاب و از برخی همکاران خواسته شد بر اساس ابزار مورد استفاده، قشرهای اجتماعی را در متن مشخص و فراوانی آنها را تعیین نمایند که نتایج به دست آمده نشان داد به طور متوسط در ۹۴ درصد موارد، بر سر شناسایی قشر

اجتماعی و در ۹۷ درصد موارد، بر سر تعداد آنها، توافق وجود داشت. واحد تحلیل در این پژوهش، کلمه است و طی آن کلیه کلماتی که معرف قشریندی اجتماعی باشند، مورد توجه قرار گرفته و شمارش شده اند.

یافته ها

بر اساس نتایج، قشرهای اجتماعی مورد اشاره سعدی در گلستان بر حسب فراوانی، به شرح زیر می باشند.

ملک (۱۰۶)، درویش (۹۶)، شاه یا پادشاه (۶۹)، سلطان (۳۶)، وزیر (۲۹)، رعیت و دهقان (۲۶)، قاضی (۲۴)، دزد (۲۲)، علما و علامه (۱۸)، بندگان (۱۸)، غلام (۱۷)، گدا (۱۷)، لشکری (۱۳)، استادان (۱۱)، خواجه (۱۱)، ملاح (۱۱)، سپاهی (۱۰)، کنیزک (۱۰)، شیخ (۹)، بازرگان و تاجر (۹)، فقیه (۸)، معلم (۸)، ندیم (۸)، صیاد (۷)، اطباء (۷)، مطربی (۷)، امیر (۷)، ملک زاده و پادشاه زاده (۷)، سرهنگ و سرهنگ زاده (۶)، شحنه (۵)، خدمتکاران (۴)، آسیابان (۴)، خطیب (۴)، دربان (۴)، زندان (۴)، حاکم و والی (۳)، بیطار (۳)، کدخد (۳)، پاسبان (۳)، محتسب (۳)، حکم انداز (۳)، کشتی گیر (۳)، بزاز (۳)، شبان (۲)، امرای دولت (۲)، سواران (۲)، مردان جنگ آزموده (۲)، پیلان (۲)، موکلان (۲)، کارگل کنندگان (۲)، شاعر (۲)، داروساز (۲)، جنگاوران و جنگجویان (۲)، شتربان (۲)، عطار (۲)، نعلبند (۲)، خارکن (۲)، مشت زن (۲)، تلمیذ (۲)، دگان دار (۲)، خزانه دار (۲)، ولیعهد (۲)، مقربان حضرت (۲)، قحبه یا روسپی (۲)، خدام حرم (۱)، مردان کاری (۱)، بربط سرای (۱)، استاد کشتی (۱)، سیاح (۱)، کمان دار (۱)، دهخدا (۱)، یوزبان (۱)، جلاد (۱)، امیر زاده (۱)، گازران (۱)، گلاب گیر (۱)، هیزم فروش (۱)، محاسب (۱)، فاصد (۱)، منجم (۱)، معدن کار (۱)، کیمیاگر (۱)، بارسالار (۱)، بازاری (۱)، صراف (۱)، غواص (۱)، بقال (۱)، دایه (۱)، قابله (۱)، باغبان (۱)، کلوخ کوب (۱)، زندان بان (۱)، چرخ انداز (۱)، نویسنده (۱)، صاحب دیوان (۱)، حمامی (۱)، زورآزما (۱)، خراج گیر (۱)، گاو ران (۱)، خراباتی (۱)، پیشه ور (۷۶) مشتمل بر کشتی ساز یا کشتی بان (۱۵)، زرگر (۱۰)، آهنگر (۷)، تیر و کمان ساز (۵)، کفش دوز (۳)، گلیمباف (۳)، پارچه باف (۳)، نقره کار (۲)، سازنده ساز (۲)، فرشباغ (۲) کاسه گر (۲)، بیل ساز (۱)، شمشیر ساز (۱)، شمع ساز (۱)، پینه دوز (۱)، نمدمال (۱)، کاغذ ساز (۱)، قلم ساز (۱)، تیشه ساز (۱)، ابریق ساز (۱)، درج ساز (۱)، کلاه ساز (۱)، میخ ساز (۱)، ترازو ساز (۱)، ابریشم باف (۱)، کجاوه ساز (۱)، بوریاباف (۱)، بافنده (۱)، جوشن ساز (۱)، طبل ساز (۱)، آبگینه ساز (۱)، گوگرد کار (۱)، نقاش (۱).

بحث و بررسی

اقتشار و حرفه‌های آنان در موارد زیادی محور اندیشه سعدی در پی افکندن ساختار حکایت‌های گلستان است. وی به خوبی دریافته اجتماع، چیزی جز مجموعه‌ای از قشرها نیست. بنابراین، در موارد بسیاری شاهد نگاه ژرف او بر اقتشار و کارکردهای آنان هستیم. «خواهنده مغربی در صف بزآزان حلب می‌گفت: ای خداوندان نعمت! اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت، رسم سؤال از جهان برخاستی» (خزائلی ۱۳۶۳: ۴۲۱) یا در حکایت زیر ملوک، اطبا و حکما که به ترتیب قدرت سیاسی، اقتصادی و دانش و تحصیل در تعیین جایگاه آنان نقش اساسی دارد، در شکل‌گیری حکایت و پیام اخلاقی آن نقش اساسی دارد: «یکی از ملوک عجم طیبی حاذق به خدمت مصطفی (ص) فرستاد، سالی در دیار عرب بود و کسی تجربتی پیش او نیاورد و معالجتی از وی نخواست...» (۴۲۲) «در سیرت اردشیر بابکان آمده است که حکیم عرب را پرسید که روزی چه مایه طعام باید خوردن؟ گفت: صد درم سنگ کفایت است...» (همان: ۴۲۳) بازرگانان و صفات شخصیتی آنان و سایر مشاغل، بخوبی در این حکایت تصویر شده است: «بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شی در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که فلان اینارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قبالة فلان زمین است... گاه گفتم: خاطر اسکندرینه دارم که هوای آن خوش است...» (همان: ۴۳۱-۴۳۲) موارد قابل توجه دیگری از اقتشار و کارکردهای آنان را در گلستان می‌توان دید از جمله: ر.ک: همان: ۳۲۹، ۳۱۴، ۲۱۵، ۲۱۱، ۲۰۸ به اجمال باب اول و دوم.

سعدی به جایگاهی که هر قشر، با توجه به کارکرد و حرفه خود به آن دست یافته نیز پرداخته و در حقیقت به آسیب شناسی اقتشار توجه داشته است؛ مثلاً: دانشمند (فقیه) نباید رفتاری خارج از حدود و باور حرفه‌ای خود داشته باشد. زیرا در این صورت، قشر وی که مبین درجه اجتماعی است، خدشه می‌یابد: «دانشمندی را دیدم به کسی مبتلا شده و رازش از پرده بر ملاً افتاده. جور فراوان بردی و تحمل بیکران کردی. باری به لطافتش گفتم: دانم که تو را در مودت این منظور علتی و بنای محبت زلتی نیست. با چنین معنی، لایق قدر علما نباشد خود را متهم گردانیدن و جور بی ادبان بردن...» (همان: ۵۱۲) این نگرش را در حکایت شماره پنج که محور آن معلم و دانش آموز است، در باب پنجم (همان: ۵۱۰) و یا حکایت قاضی همدان و نعلبند پسر (همان: ۵۲۳) می‌توان دید. بیشتر حکایت‌های باب‌های اول و دوم گلستان نوعی نقد و آسیب شناسی از قشر حاکم و رعیت است. نیز ر.ک (همان: ۳۳۷، ۶۶۹)

گاهی از نظر سعدی، یک قشر ارزش معنوی خاصی می‌یابد و با توجه به معیار یا معیارهای خاص، حرفه یا قشری را بر سایر حرفه‌ها یا قشرها برتری می‌دهد. در این زمینه هنر جایگاه ویژه‌ای در ذهن وی دارد: «حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر! هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محلّ خطر است؛ یا دزد به یک بار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد. اما هنر چشمه پاینده است و دولت پاینده و اگر هنرمند از دولت بیفتد، غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است و هنرمند هر جا که رود، قدر بیند و بر صدر نشیند...» (همان: ۵۸۴)

در واگذاری مسئولیت به هر شخص، باید به توانایی وی توجه داشت، وگرنه توقع انجام یک وظیفه خردمندانه نخواهد بود. به عبارت دیگر، هر کس وظیفه و کارکردی می‌تواند داشته باشد و در آن حد باید از او انتظار انجام کاری داشت: «مردکی را چشم درد برخاست. پیش بیطاری رفت که دوا کن. بیطار از آنچه در چشم چهارپایان می‌کرد، در دیده او کشید و کور شد...» (همان: ۵۹۱) سعدی به توان و مایه درونی انسان‌ها که قشر آنان را رقم می‌زند، باور دارد. به عبارت دیگر، هر کسی را بهر کاری ساخته اند. وی سامان جامعه و زندگی اجتماعی را در نظامی می‌بیند که اقشار و کارکردهای آنان، آن را به پیش می‌برد. در حکایت زیر که بر دو محور شاه و گدا است، خواننده هرچند درمی‌یابد والایی و بزرگتر شدن شغل به معنای مسئولیت بیشتر است، اما به خوبی عنصر توانایی‌های شخصی و نقش آن را در تعیین قشر و به طور کلی نظام اجتماعی درمی‌یابد. «یکی را از ملوک، مدت عمر سپری شد و قایم مقامی نداشت. وصیت کرد که بامدادان، نخستین کسی که از در شهر اندرآید، تاج شاهی بر سر وی نهند و تفویض مملکت بدو کنند. اتفاقاً اول کسی که درآمد، گدایی بود، همه عمر لقمه اندوخته و رقعہ دوخته... باری مدتی ملک راند تا بعضی از امرای دولت گردن از طاعت او بیچانیدند و ملوک از هر طرف به منازعت برخاستند و به مقاومت لشکر آراستند...» (همان: ۳۳۰، ۳۲۹) این حال را در حکایت معلّم کتابی در باب هفتم نیز شاهدیم. (۵۸۳)

سعدی در کنار اشاره به اقشار و حرفه‌ها، به وصف حدود متعالی و متعادل هر قشر، وظایف و ویژگی‌های روانی آنان نیز پرداخته است. به عبارت دیگر، وی صرفاً به یک پیشه نمی‌پردازد، بلکه به اثرگذاری و اثرپذیری عملکردها بر هم و روانشناسی هر قشر نیز پرداخته است. در حکایت زیر که معیار، قدرت سیاسی است، نقد سعدی را شاهدیم: «یکی از ملوک بی انصاف، پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضل تراست؟ گفت: ترا خواب نیمروز تا در آن یک نفس

خلق را نیازی.» (همان: ۱۹۰) در حکایتی دیگر خوشگذرانی قشر حاکم به سبب برخورداری از سرمایه و قدرت اقتصادی چنین بیان شده است: «یکی از ملوک را شنیدم که شبی، در عشرت روز کرده بود و در پایان مستی همی گفت:

ما رابه جهان خوشتر از این یک دم نیست کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست (همان: ۱۹۱)

نکته قابل توجه آن است که در ادامه حکایت از درویش که در گلستان گاهی به معنی صوفی و در بسیاری موارد در معنای فقیر یا رعیت است، یاد شده است. در واقع، ثروت یا قدرت اقتصادی، مبنای قیاس روحیه و رفتار مالک یا ملوک که نماد ثروت است و درویش (رعیت و مردم فقیر) شده است: «درویشی برهنه به سرما برون خفته بود و گفت:

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست (همان)

توصیف سعدی از این دو شخص و در حقیقت دو قشر، نشان دهنده تمرکز و دقت وی در احوال اقشار است؛ حاکم شب را با عشرت و مستی به صبح می‌رساند، اما درویش بی لباس و سرپناه در سرمای گزنده صبح می‌کند. بنابراین، معیار اقتصاد یا ثروت، بستر نگرش سعدی به این دو قشر بوده است و همین موضوع سبب می‌شود، قشر اول با قشر دوم رفتار دلخواه داشته باشد؛ چنانکه ادامه این حکایت به وضوح این موضوع را نشان می‌دهد.

سعدی در کنار ارتباط و اثر مشاغل و قشرهای گوناگون بر هم، به عنصر اخلاق توجه خاص دارد و آن را ضامن بقا و سازواری اجتماع و عملکرد درست هر گروه می‌داند: «یکی را از ملوک، مرضی هایل بود که اعاده ذکر آن ناکردن اولی. طایفه‌ای از حکمای یونان متفق شدند که مر این درد را دوایی نیست، مگر زهره آدمی به چند صفت موصوف. بفرمود تا طلب کردند. دهقان پسری یافتند بدان صفت که حکیمان گفته بودند. پدرش را و مادرش را بخواند و به نعمت بیکران خشنود گردانید و قاضی فتوی داد که خون یکی از رعیت ریختن سلامت پادشاه را روا باشد. جلاد قصد کرد. پسر سر سوی آسمان برآورد و تیسّم کرد...» (همان: ۲۰۳، ۲۰۴) حاکم، حکما (اطبا)، دهقان (رعیت)، قاضی و کارکرد او در این داستان (فتوی دادن) عناصر اصلی و اخلاق حقیقتی ورای هر مصلحتی است که همه اقشار از صدر تا ذیل جامعه را دربر گرفته، حفظ می‌کند. تضاد بر پایه توجه به ثروت نیز جایگاه ویژه‌ای در اندیشه سعدی دارد. دسته بندی مردمان به غنی و فقیر: توانگرو درویش (گلستان، ۸۳) و سرمایه دار و درویش (بوستان بیت ۲۶۰۲ به بعد) مبین اهمیت موضوع در ذهن سعدی است. «تشخیص تعیین هویت ثروتمند آسان است، او دارای مال و قدرت است تا بدانجا که کامل ترین سیمای ثروتمند در پادشاه تجسم می‌یابد. دو

باب اول و دوم گلستان (و بوستان) به ترسیم دو سیمای متضاد پادشاه و درویش اختصاص دارد. واقع امر این است که سعدی به تضاد و تقابل میان داراییان و نادارها بسیار حساس بوده است و ثروت در نگاه سعدی، چیزی خطرناک جلوه می‌کرده است. «دوفوشه کور، ۱۳۷۷: ۴۳۱» درویش قبل از هر چیز، انسانی است که از جهت مادی فقیر است:

نگار من چو درآید به خنده نمکین نمک زیاده کند بر جراحت ریشان
چه بودی ار سر زلفش به دستم افتادی چو آستین حریفان به دست درویشان

از این دیدگاه، این گروه بیشتر از هر کسی در تقابل و تضاد با پادشاه قرار دارد و این نکته از تعدادی از حکایت‌های گلستان به خوبی آشکاراست. ر.ک (گلستان، تصحیح خزائلی: ۵۹۵، ۵۹۴، ۴۲۱، ۲۰۷ و دیگر حکایت‌های باب دوم) اوج اندیشه و جایگاه ثروت در ذهن سعدی و رقم خوردن جامعه دو قطبی را در داستان طولانی «جدال سعدی و مدعی در بیان توانگری و درویشی» می‌توان دید. هرچند سعدی خود ثروت و اهل آن را در این حکایت برگزیده است، اما در پایان مناظره و بحث، با بهره‌یابی از عنصر اخلاق که از زبان قاضی دادورز بیان می‌شود، می‌کوشد تا تضاد را به سازش دو قشر مهم و غالب اجتماع بدل کند.

نظریه تضاد که در قرن نوزدهم با اندیشه‌های مارکس تبلور یافت، اساساً بر فرایندهای اجتماعی تنش، رقابت و دگرگونی در جامعه متمرکز است (رابرتسون، ۱۳۷۴). مارکس در قالب نظریه تضاد، معتقد بود در تمام جوامع بشری، همواره دو طبقه در برابر یکدیگر صف آرایی کرده اند. طبقه‌ای که مالک ابزار تولید بوده و طبقه‌ای که فاقد ابزار تولید بوده است. به زعم مارکس، رابطه بین طبقات در طول تاریخ، ظالمانه بوده و طبقه قدرتمند جامعه، همواره تلاش کرده است طبقه دیگر را استثمار کند. مارکس معتقد بود رابطه استثماری بین طبقات، همیشگی نیست و در نهایت، با انقلاب کارگری علیه نظام سرمایه داری، پایان خواهد یافت و دنیایی عادلانه و فاقد طبقه شکل خواهد گرفت. بر خلاف مارکس که با استفاده از عامل اقتصادی، به تبیین قشربندی و نابرابری اجتماعی می‌پرداخت، ماکس وبر معتقد بود ملاک تعیین طبقه، لزوماً اقتصاد نیست. به زعم وبر علاوه بر عامل اقتصادی، دو عامل قدرت و منزلت نیز در تعیین طبقه و نابرابری اجتماعی دخیل هستند (گرب، ۱۳۷۳). بر اساس نظریه وبر، منزلت، بیانگر احترام یا شأن اجتماعی است که دیگران به فرد یا گروهی، نسبت می‌دهند و همین امر می‌تواند بر مناسبات قشربندی تاثیر گذار باشد. به علاوه، قدرت نیز به عنوان اراده فرد در پیشبرد مقاصد خود، قادر است در کنار ثروت و منزلت، بر قشربندی اجتماعی مؤثر باشد. با این تفاسیل وبر بر خلاف مارکس که جامعه

را متشکل از دو طبقه دارا و ندار می‌دانست، قائل به طبقات و اقشار بیشتری در جامعه بود. به علاوه، بر خلاف مارکس که معتقد بود در نهایت جامعه بدون طبقه شکل خواهد گرفت، اعتقادی به برخورد طبقات و نیز جامعه بدون طبقه، نداشت. اگر چه تضاد بین طبقات را نیز قطعی می‌دانست. چنانکه گذشت، سعدی با توجه به ثروت و قدرت، اجتماع را در تضاد و فضایی دو قطبی دیده است. اما عنصر اخلاق و معنویت را فراگیرتر یافته و سامان جامعه و روابط اقشار و طبقه حاکم و محکوم را در این بستر سازوار و حقوق محکوم را دست یافتنی می‌بیند و در نهایت، بر پایه همین بستر است که وی اجتماع را مجموعه‌ای از کارکردها می‌بیند که همه با هم در ارتباط و نیازمند یکدیگر هستند.

نتیجه گیری

بر اساس نتایج تحقیق، سعدی به قشربندی اجتماعی به عنوان یک واقعیت اجتماعی در جامعه اسلامی قرن هفتم، توجه ویژه‌ای داشته و گستره‌ای از اقشار اجتماعی را بازشناسی کرده است. سعدی در قالب حکایت‌های مختلف، از نود قشر اجتماعی به صورت مستقیم نام می‌برد. قشرهای اجتماعی مورد اشاره، فراوانی یکسانی ندارند. توزیع فراوانی قشرهای اجتماعی، نشان می‌دهد سعدی بیش از همه، از حکام جامعه نام می‌برد. به گونه‌ای که ۲۰۹ بار آنها را در قالب مفاهیم ملک، شاه، پادشاه و سلطان مورد اشاره قرار می‌دهد. پس از آن، درویشان با ۹۶ مورد و در انتها، حجم زیادی از اقشار اجتماعی هستند که تنها یک بار مورد اشاره قرار گرفته‌اند. سعدی در بیان قشرهای اجتماعی، به صورتی گسترده از پیشه‌وران نام می‌برد که با مشاغل چون: آهنگری، زرگری، صرافی، کفش دوزی، گلیم بافی، ابریشم بافی، کاغذ سازی، آبگینه سازی، معدن کاری و غیره شناسایی می‌شوند و این امر، نشانگر این است که فعالیت‌های صنعتی و تولیدی در جامعه اسلامی اوایل قرن هفتم، همچنان پر رونق بوده است. به علاوه، سعدی اشارات فراوانی به اقشاری دارد که فعالیت آنها تولیدی و صنعتی نیست؛ مانند: معلم، طبیب، بیطار، داروساز، فاسد، منجم، قاضی، عالم، خطیب، کیمیاگر و غیره که این امر نشان می‌دهد در ساختار قشربندی جامعه قرن هفتم، بخش خدماتی در حال گسترش بوده است. اما مروری در معنا و مضامین مورد نظر سعدی در قشربندی اجتماعی، بیانگر این نکته اساسی است که رویکرد سعدی به قشربندی اجتماعی، یک رویکرد کارکردگرایانه (Functionalism) است. رویکرد کارکردگرایی در جامعه‌شناسی، جامعه را به

عنوان نظامی در نظر می‌گیرد که کلیه اجزاء و عناصر آن، برای حفظ ثبات و تعادل دارای کارکرد هستند. به عبارت دیگر، تمامی اجزاء و عناصر در نظام اجتماعی، به سازگاری با هم گرایش داشته و هر عنصر به ثبات کلی و همگانی کمک می‌کند (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۳۶). جامعه‌شناسان کارکردگرا در تبیین قشربندی اجتماعی، بر خلاف مارکسیست‌ها که خواهان محو نابرابری‌های اجتماعی و نظام‌های قشربندی هستند، اعتقاد دارند قشربندی اجتماعی نیز همچون دیگر اجزای جامعه دارای کارکردها و اثراتی است (ریترز، ۱۳۷۴).

اما نکته اساسی در رویکرد کارکردگرایانه سعدی به قشر بندی اجتماعی که حتی باعث می‌شود نقاط ضعف نظریه کارکردگرایی در تبیین قشر بندی اجتماعی، یعنی سوء استفاده ثروتمندان و قدرتمندان از منابع و امکانات جامعه (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۲۲۰) نیز کم رنگ جلوه کند، نگاه اخلاقی او به قشربندی اجتماعی است. سعدی در بیان قشربندی اجتماعی، علاوه بر تشریح وظایف و کارکردهای هر قشر اجتماعی، قائل به این است که این وظایف و کارکردها مبتنی بر یک نظام اخلاقی باید باشد؛ مثلاً او در بیان کارکردهای عالمان می‌نویسد: علم بی عمل، همچون زنبور بی عسل است که نیش دارد و نوش ندارد و در جایی دیگر تصریح می‌کند: عالم بی دانش، همچون خر آسیا است که بر گرد خود می‌گردد. یا در بیان کارکردهای مبتنی بر اخلاق حکام می‌نویسد:

ای زبردست زیر دست آزار
گرم تا کی بماند این بازار؟
به چه کار آیدت جهان داری؟
مردنت به! که مردم آزاری
و در جایی دیگر می‌نویسد:

برو پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار
مکن تا توانی دل خلاق ریش
وگر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش

سعدی ضمن توجه به تضاد در جامعه که ریشه در قدرت اقتصادی و سیاسی دارد و یادآور نظریه مارکس و ماکس وبر است، زندگی اقشار را با توجه به اخلاق، ممکن و میسر دیده است و البته این موضوعی است که در نظریه‌های مذکور، خبری از آن نیست و به همین سبب، جایگاه انسان در ذهن سعدی اقشار را دربر گرفته و در نتیجه چنین سروده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

منابع

- افلاطون (۱۳۶۸) جمهور، ترجمه فواد روحانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ارسطو (۱۳۶۴) سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- تامین، ملوبین (۱۳۷۳) جامعه‌شناسی قشر بندی و نابرابری‌های اجتماعی، نظری و عملی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، انتشارات توتیا.
- ترابی، علی اکبر (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، ادبیات از دیدگاه جامعه‌شناسی، تبریز، انتشارات فروزش.
- خزائی محمد (۱۳۶۳) شرح گلستان، انتشارات جاویدان، چاپ پنجم.
- چیتامبار، جی. بی (۱۳۷۳) مقدمه‌های بر جامعه‌شناسی با تأکید بر جامعه‌شناسی روستایی، ترجمه احمد حجازان و مصطفی ازکیا، تهران، نشر نی.
- خداینده لو، سعید (۱۳۷۲) جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- دوفوشه کور، شارل هانری (۱۳۷۷) اخلاقیات، مترجمان: محمدعلی امیر معزی، عبدالمحمدرح بخشان، مرکز نشر دانشگاهی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- رابرتسون، یان (۱۳۷۴) درآمدی بر جامعه، ترجمه حسین بهروان، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- روح الامینی، محمود (۱۳۷۹) بازتاب قشریندی اجتماعی در دیوان حافظ، در نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات آگه.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴) نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸) جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تهران، انتشارات آوای نور.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۵) کلیات، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات معینیان.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸) گلستان، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- گرب، ادوارد ج (۱۳۷۳) نابرابری اجتماعی، دیدگاه‌های نظریه پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی زاد، تهران، نشر معاصر
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- لیمبرت، جان (۱۳۸۶) تاریخ شیراز در عصر حافظ، ترجمه محمد اسماعیل فلزی، انتشارات زوار.
- هولستی، ال. آر (۱۳۷۳) تحلیل محتوا در علوم انسانی و اجتماعی، ترجمه نادر سالار زاده امیری، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- صنایعی، محمود (۱۳۶۴) نظری به شخصیت سعدی و بعضی عوامل مؤثر در آن، ایران نامه، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۸۶-۵۵۹.
- جمال زاده، محمد علی (۱۳۶۴) واقع‌گرایی سعدی، ایران نامه، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۶۹-۶۴۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹) شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۶۴) کیمیای سعادت، به اهتمام محمد عباسی، تهران، انتشارات طلوع.
- فارابی، ابونصر (۱۳۵۴) اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۲) مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- طوسی، نصیرالدین (۱۳۴۶) اخلاق ناصری، با تصحیح و حواشی ادیب تهرانی، تهران، انتشارات جاویدان علمی.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۰) جامعه شناسی عمومی، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۷۶) سیمای سعدی، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.

